بررسی

برمن، تجربه مدرنیته، مانیفست

فرید درفشی

نام مارشال برمن در ایران با «تجربه مدرنیته» گره خورده است. عنوان فرعی کتاب او که بیش از یک‌دهه پیش توسط مراد فرهادپور به فارسی ترجمه و از آن پس، به اثری کلاسیک در آثار ترجمه‌ای ما بدل شد، «تجربه مدرنیته» روایتی مهیج و جذاب دارد از برخی از برجسته‌ترین آثار فرهنگی و ادبی مدرنیسم؛ و نیز قرائتی است از مؤلفه‌های مدرنیتوان. از جمله سازه‌های شهری، از پاریس و پتربورگ گرفته تا زادگاه برمن، نیویورک. برمن مدرنیته را «وجه خاصی از تجربه حیاتی» تعریف می‌کند. شمار کثیری از تجارب نو که محیطی متلاطم و پرالتهاب پدید می‌آورد که در آن مردان و زنان سراسر جهان در این تجارب سهیم می‌شوند. این محیط دو سرچشمه دارد: از یک‌سو، فرایند اجتماعی- اقتصادی‌ای که شامل خیل عظیمی از تحولات می‌شود، از جمله کشفیات علمی و تکنولوژیک، رشد جمعیت، مناطق شهری و نظام ارتباط جمعی، تحولات صنعتی و ... که جملگی «مدرنیزاسیون» نام گرفته‌اند و از سوی دیگر، «ایده‌ها و خیال‌هایی» است که از دل این تحولات سر برآورده و به‌مواراث آن گسترش می‌یابند و تحت عنوان «مدرنیسم» دسته‌بندی می‌شوند. ایده‌ها و ارزش‌هایی که «جملگی می‌کوشند مردان و زنان را به سوژه‌ها و همچنین ابژه‌های مدرنیزاسیون بدل سازند، و به آنان قدرت تغییر جهان عطا کنند». برمن در سفر هیجان‌انگیزی که از خلال آثار متفکران برجسته مدرنیسم پی می‌گیرد، می‌کوشد بر رابطه ضروری بین این دو مؤلفه تأکید کند و در متن این رابطه، سنت‌هایی را بکاود که مدرنیته بسط داده است. او برای آشکارکردن ماهیت این رابطه در نخستین فصل کتاب، که خوانشی است از فاوست گوته، به نیروی حیاتی‌ای اشاره می‌کند که به فاوست جان می‌دهد تا ترازدی خود را پدید آورد. و از آن تحت عنوان آرمان تحول نام می‌برد. ترازدی توسعه و تحول به مؤلفه‌ای اساسی در فرایند مدرنیزاسیون بدل می‌شود؛ برمن در هرکجا که این ترازدی رخ می‌دهد، نشانه‌های مدرنیسمی پرالتهاب را می‌بیند. او در نوشته‌های مارکس و نغمه‌های بودلر و حتی در قلب شهری توسعه‌یافته چون پترزبورگ - در متون پوشکین، گوگول و داستایفسکی - سنت مدرنیتی غنی می‌یابد. هدف برمن بوقرارکردن پیوند میان این فرهنگ‌ها با هم و نیز با مدرنیسم فن بیستم است تا به‌این‌ترتیب، هم طیف وسیعی از بصیرت‌ها و چشم‌اندازها برای درک زندگی مدرن کنونی فراهم شود و هم امکانات و امیدهای نوین برای پدیده‌آوردن مدرنیته کامل‌تر و ژرف‌تر از نمونه فعلی آن.

بین متفکرانی که برمن با آنان سروکار دارد، مارکس اهمیت ویژه‌ای دارد: او متفکری است که ما را به درون تناقضات و آشوب‌های زندگی مدرن هدایت می‌کند و بر ژرفترین ابهامات و تضادهای فرهنگ مدرنیسم پرتو می‌افکند. برمن در میان نوشته‌های مارکس سخاوتمندانه‌ترین ستایش‌ها را نثار «مانیفست کمونیست» می‌کند. او در مقاله «مانیفست کمونیست: فراقاندن حجاب‌ها» - که آن را به‌عنوان مقدمه‌ای بر مانیفست نگاشته - نیز همانند فصل دوم «تجربه مدرنیته»، به نظرگاهی خاص برای خوانش مانیفست دست می‌یابد. به خلاف متفکرانی که مانیفست را صرفاً با مدرنیزاسیون مرتبط می‌دانند، برمن آن را همچنین نمونه‌ای اعلا در فرهنگ مدرنیسم می‌داند که میان ژرفترین بصیرت‌ها و خیال‌های آن تناسب وجود دارد. از نظر او، جذابیت مانیفست در برافکندن ارادتمندانه این بیت بطن مدرن و پدیده‌آوردن نظرگاهی برای درک دیالکتیک مدرنیسم زندگی مدرن، تناقضات و تضادهای آن است. اما نوشته‌های مارکس خود نیز از شر این تضادها در امان نیستند؛ و همین ویژگی است که به مانیفست جان قدرت دراماتیک شگرف و برانگیزاننده‌ای می‌بخشد. اینجا برخوش مانیفست از نخستین بخش آن ما را درسر می‌گیرند: آنجا که مارکس بهتر از هر مدافع سرمایه‌داری، از بورژوازی ستایش می‌کند و با شور و حرارت خاص خود از خلاقیت‌ها و فعالیت‌های فرهنگی آن سخن می‌گوید. در اینجا، نه آفریده‌های مادی بورژوازی بلکه جسارت انقلابی آن در دگرگونی بی‌وقفه زندگی بشر است که مارکس را جذب خود کرده و جذبه‌ی نخستین تناقض که از این دیگرگونی‌ها حاصل آمده: بورژوازی ثابت کرد که «از رهگذر عمل سازمان‌یافته و هماهنگ می‌توان وقایع جهان را دگرگون داد». برمن نیز همراه با مارکس از دستاوردهای عظیم سرمایه‌داری مدرن ابراز می‌تواند با او در سرپویایی‌ها و تضادهای زندگی سرمایه‌داری همداست کند. او خندید. اما در پایان سفره به نظر می‌رسد برمن از اشتیاق فاوستی فارغ شده بود. جان کسیدی (John Cassidy) گزارشگر ارشد مجله نیویورکر، به ما گفت در ۱۹۹۷ (ال‌ام‌ایستریت پس از بورژوا) که گروه‌های مطالعاتی که نوشته‌های مارکس را بررسی می‌کردند و می‌کوشیدند سازمان‌های خود را بر پایه‌ی مارکس بنا کنند، بسیار اندک‌اند. زیرا با کاربردن بردهها، در پس پشت ظواهر رنگارنگ فرهنگ سرمایه‌داری مدرن، «سیه‌ناخنی و محرومیت طبقه تاریخ» را می‌بینیم که هرچه می‌سازد را سیرها تخریب می‌کند. اثر دگرگونی و انقلاب دائمی که تنها فعالیت بورژوازی است، سرانجام کریبان او را نیز می‌گیرد. جادوی نظام سرمایه‌داری نیروهای مهیبی آزاد کرده که بازار مهارش را ندارد. مارکس رسالت تاریخی طبقه‌ی خویش بورژوازی را مهار نیروهای مخوف این جادوگر از طریق کنترل نیروهای تولیدی می‌داند. بورژوازیا امکانات فوق‌العاده‌ای را که بورژوازی پدید آورده و آورد از آن غافل است (زیرا برای او تنها انباشت سرمایه مهم است!) را انحصار این طبقه آراد کرده، و آن را در دستِ همگان قرار می‌دهد. به‌این‌ترتیب، کمونیسم برای مارکس، آرمان تحقق جامعه‌ای است که در آن تحول آزاد هر فرد به‌وقوع می‌پیوندد.

اما فرایند دیالکتیکی در اینجا متوقف نمی‌شود. برمن دنباله این فرایند را تا آنجا می‌گیرد که تنش‌ها و تناقضات درونی خود مانیفست نیز آشکار کند. درواقع، مانیفست همان لحظه نقد خود می‌ماند، خویش را فراهم می‌کند. تحلیل و شهود مارکس از مدرنیته نهایتا به پرسش‌هایی جدی درباره آرمان‌های او منجر می‌شود: طبقه جدید مورد نظر مارکس چگونه از کرند آشوب و تضادهای مدرنیسم مصون می‌ماند و می‌تواند بدون دگرگیردن با آنها به درون جریان پالتهاب زندگی مدرن وانه شود؟ «شکل‌های اجتماعی جدید» نیز در معرض همان تغییرات و اموج متلاطمی است که از دل آن سر برمی‌آورد. بااین‌همه، برمن نیز نقد او را تحت‌تاثیر به بوتوپیای مارکس و ایده‌هایش می‌داند. چنین بازنمایی اشتباهی به مذاق کسی که خود شیفته کمونیسم است اصلا خوش نمی‌آید؛ درعوض، او انتقاد را نیروی محرکه‌ای برای پیشبرد جریان دیالکتیکی مارکس می‌داند و از راه دراستای بیوزه او قرار می‌دهد. زیرا جریان دیالکتیکی از این قسم انتقادهای بیوا و برانگیزاننده نمی‌تواند به‌قدر و قدرت آن از همین «بورلوی» یا واقعیات اجتماعی هولناک و دگرگیردن با آن نشات گرفته است.

ترجمه: حسن قاضی‌مرادی

کتاب «تجربه مدرنیته» نوشته مارشال برمن در ایران با اقبال مواجه شده است. این کتاب در سال ۱۹۸۱ منتشر شد. برمن در فصل دوم کتاب در تحلیلی مدرنیستی از «مانیفست کمونیستی» به انتقادانی از آموزه مارکس می‌پردازد. در سال ۲۰۱۱ یکی از جالب‌های مانیفست از انتشارات پنگوئن با مقدمه برمن منتشر شد. می‌خواستم بدانم پس از سی سال و در پی سقوط سوسیالیسم واقعا موجود و ملا بحران سرمایه‌داری در سال ۲۰۰۸ در سنجش برمن از آموزه مارکس و مشخصا مانیفست، چه تغییری ایجاد شده است. آن را که خواندم به ترجمه‌اش اقدام کردم. در این متن، نقل‌قول‌ها از مانیفست را عینا از ترجمه آن توسط محمود عبادیان و حسن مرتضوی - منتشرشده در کتاب «مانیفست، پس از ۱۵۰ سال» - آوردم. اما اشاره‌ای به یک نکته: امروزه ما درکی که از مفهوم روشنفکر داریم بسیار متفاوت از دوره‌ای است که مانیفست نوشته شد. مارکس در مانیفست، به طور مشخص، از روشنفکران یاد نمی‌کند. مفهومی که مارکس در مانیفست به کار برد و برمن از آن (روشنفکر) و (نیز متخصص) را می‌فهمد «دانشمند» یا «اهل علم» است. در همین متن وقتی برمن از گروه‌های «روشنفکر» یاد می‌کند ملا کسانی که «برای کارخانجات دارو، اسودیوهای فیلم، شرکت‌های مختلط رسانه‌ای، سازمان‌های خدمات درمانی، کمیته‌های آموزش، سیاست‌مداران و غیره» کار می‌کنند همان مفهومی را در نظر دارد که در مانیفست با «دانشمند» یا «اهل علم» - در کل- آمان که به کار فکری می‌پردازند - معرفی شده است.

امروزه، در دوره آغازین سده بیست و یکم «مانیفست کمونیستی» خیلی کمتر از آن دوره‌ای که خوانده می‌شد خوانده می‌شود. فهم این مسئله که حکومت‌های کمونیستی - در اغلب سده بیستم، بر بخش گسترده‌ای از جهان مسلط بودند برای انسان‌های کم‌سوال دشوار است. نظام‌های آموزشی کمونیستی، تا حد زیادی، مؤثر و موفق بودند. اما این نظام‌ها در روندی به انحراف کشیده شدند که مارکس و انگلس را به‌عنوان مقدسین حمایتگر (Patron saints) رسمی تقدیس کردند. فهم این ایده برای مردمی روشنی است که بدون مقدسین حمایتگر بالیده‌اند. آمریکایی‌ها نباید خود را جزء چنین مردمی به حساب آورند). برای دهه‌ها، از هر کاندیدا برای ترقی در سازمانی کمونیستی انتظار می‌رفت قسمت‌ها و موضوعات معینی را از نوشته‌های مارکس حفظ باشد و آنها را با سلامت نقل کند (و البته انتظار می‌رفت که اصل چیزی درباره بسیاری از دیگر ایده‌های مارکسی ندانند؛ ایده‌های کار بیگانه‌شده، ایده‌های تسلط دولت، ایده‌های آزادی).

بعد از فروریختن دیوار برلین در ۱۹۸۹، نظام سیاسی کمونیستی به سرعت شکست‌انگیزی تکه‌تکه شد. در سراسر اروپای مرکزی و شرقی مجسمه‌های مارکس و انگلس پایین کشیده شدند. تصاویر مردمی که چنین می‌کردند برای مدتی مطلب صفحه اول نشریات بودند. برخی از مردم با تردید به این مسئله نیز می‌کوشیدند که پایین‌کشیدن مجسمه‌های عمومی مستلزم سازمان‌یافتگی بسیار است و حیزه‌زده خود می‌پرسیدند چه کسانی این سازمان‌یافتگی را پیش می‌بردند. بسامدها هرچه بیشتر به این قطعی به نظر می‌رسید که در پایان سده بیستم تعداد کثیری از شهروندان سابق دولت‌های بلیسی کمونیستی کاری بودند که فکر می‌کردند زندگی بدون مارکس به معنای زندگی (Liberation) است.

به طور خوشبختانه، زندگی به پرشورترین سناینده‌گان مارکس بود نیز چنین غلیانی داشتند. خواندگانی که نویسندگان را دوست دارند نمی‌خواهند آرزو را مثل فرزانگان مدرسه (تعلیمات مذهبی یکشنبه (Sunday-school)) برافراشته ببینند. آنان ممکن است - باید بگویم ما ممکن است- فقط با این قصدات قدامت به غلیان بیایید. تقدیس مارکس از سوی حمایتگرهای کمونیستی پس از ۱۹۱۷ اغلبه بود. یک متفکر به هیچ‌چه به ساحت جادوانی‌ا آموزش نیاز ندارد.

روشنفکران مدرنیست‌ها، نیز این ساحته بیان سده همچون فروپاشی باشکوه خویش‌آمد گفتند. یکی از رؤسای من در کالج ساحل شمالی شهر - کسی که در کتاب‌های کمونیستی آموزش دیده‌ی‌ی‌ی‌ی رشد یافته بود- گفت حالا که دیوار فروخته نیاینسی به من اجازه داده شود که بیش از این مارکس را تدریس کند. چرا؟ که «ویدوداهای ۱۹۸۹ تابت می‌کند که دوره‌های درسی در موضوع مارکسیسم منسوخ‌اند». به او گفتم مارکس امروز، بدون دولت‌های بلیسی، چه بسیار بیش از مقدسین حمایتگر دیوار انسیدین و اشتیاق را برمی‌انگیزد. اما می‌توانیم دسترسی مستقیمی به متفکری داشته باشیم که می‌توانه ما را در مسیر پویایی‌ها و تضادهای زندگی سرمایه‌داری هدایت کند. او خندید. اما در پایان سفره به نظر می‌رسید برمن از گروه‌های «روشنفکر» یاد می‌کند ملا کسانی که «برای کارخانجات دارو، اسودیوهای فیلم، شرکت‌های مختلط رسانه‌ای، سازمان‌های خدمات درمانی، کمیته‌های آموزش، سیاست‌مداران و غیره» کار می‌کنند همان مفهومی را در نظر دارد که در مانیفست با «دانشمند» یا «اهل علم» - در کل- آمان که به کار فکری می‌پردازند - معرفی شده است.

رامرت مقدوری- دریای هیچ

مقدمه مارشال برمن بر اثر کلاسیک مارکس

فروافتادن حجاب‌ها: مانیفست کمونیستی

رهگذر بدون ایجاد انقلاب در مناسبات تولید و همراه با آنها کل مناسبات جامعه، نمی‌تواند به حیات خویش ادامه دهد... ایجاد انقلاب پیاپی در تولید، آشفتگی بی‌وقفه تمام اوضاع اجتماعی، ناپایداری و بی‌قراری بی‌پایان، دوران بورژوازی را از تمام دوران‌های پیشین متمایز می‌کند. تمام مناسبات تثبیت‌شده، و سخت و منجمد، همراه با زنجیره‌ای از پیش‌داوری‌ها و نظرات کهنه و مقدس فرو می‌پاشند و هر آنچه به تازگی شکل گرفته است پیش از آنکه قوام گیرد منسوخ می‌شود. هر آنچه سفت و سخت است ذوب می‌شود و به هوا می‌رود. آنچه مقدس است نامقدس می‌گردد و سرانجام آدمی ناگزیر می‌شود با دیدگانی هشیار با شرایط واقعی زندگی[اش] و مناسبات خویش با نوع خود روبه‌رو شود».

بخش نخست مانیفست شامل بسیار بندهای شبیه اینهاست که با طنین شدیدی ابراز شده است. مخصوص مارکس اینها را نادیده نگرفته و برخی از رادیکال‌های نزدیک به او، مثل پرودون و باکونین، تقدیر او را از سرمایه‌داری خیانت به طبقه‌ی کارگر آن خواندند. این اتهام که امروزه نیز شنیده می‌شود شایسته پاسخی جدی است. مارکس از سرمایه‌داری متنفر است. اما در عین حال می‌اندیشد که سرمایه‌داری دستاوردهای واقعی عظیم - نه‌تنها مادی که معنوی نیز - به همراه داشته است و او می‌خواهد این دستاوردها به جای اینکه در انحصار طبقه حاکم کوچکی باشد میان همگان توزیع شده و هرکسی از آنها بهره‌مند شود. این بسیار متفاوت است از خشم توقائیز که معرف رادیکال‌هایی است که می‌خواهند سرمایه‌داری را با همه پیامدهای آن حذف کنند. در بعضی موارد، همچنان که در مورد پرودون، این دقیقا دوران مدرن است که نفرت برمی‌انگیزد: آنان رؤیای عصر طلایی روستاها را در سر دارند؛ زیستگاهی که هرکس در جایگاه خودش (یا اگرزن بود درست در پشت سر مرد) شامانه زندگی می‌کرد. برای دیگر رادیکال‌ها، از نویسنده «کتاب رستگاری» (The book of Revelation) تا توماس مونتسر تا ورلک" جوزف کنراد و تا آنابیمبر" چنین ماوجه‌های تا مرحله کنار از مرز خشم و نفرت از واقعیت و از خود زندگی پیش می‌رود. خشم و نفرت آخرالزمانی، غلیان‌های سطحی بی‌واسطه و احساساتی را تدارک می‌بینند. چشم‌انداز مارکس اما، پیچیده‌تر و متنوع‌تر است و اگر رشدیافته نباشی تاب‌آوردن در برابر آن دشوار است. اما اگر رشدیافته هستی و هماهنگی‌یافته با جهان سرشار از پیچیدگی و ابهام، مارکس می‌تواند برای تو بهتر از آنچه فکر می‌کنی مناسب باشد.

مارکس نخستین کمونیستی نیوست که از سرمایه‌داری به خاطر خلاقیتش تقدیر کرد. چنین نگرشی در بعضی از بزرگان «سوسیالیست‌های تخیلی» - نسلی پیش از او، مثل رابرت اوئن و سن سیمون و بیروان برجسته‌شان یافت می‌شود. اما مارکس نخستین نویسنده‌ای است که سبکی را ابداع می‌کند که این خلاقیت را پیش از اوایل سده بیستم در معرض دید قرار می‌دهد (در فرانسه با بودلر و رمبو زبن شاعرانه چند جده جلوتر بود). برای خوانندگانی که با تی، اس. الیوت و آرایا بودند و اعقاب‌شان بالیدند نشر دیگر این تکه مشکلی داشته باشد که مانیفست قطعه تصنیفی جشمگیر است. در ان، اگر طیف سبار گسترده جیوه‌ا و ایده‌هایی گرداورده شده‌اند که تا آن دوقع هیچ‌کس حتی فکرش را نمی‌کرد با هم جمع‌بندی شاهن. اگر بتوانیم به ابزاری از افق آغاز[ها] مارکس برسی این به تو کمک می‌کند درکی از جهان درن بیابی.

می‌توانیم بگوییم «سلیقه» و زمینه سبک غنی اسپرسیونیستی پراگراف‌ها مثل امواجی که ما را تکان‌خورده از ضربه و خیس‌شده با اندیشه تر می‌کنند بر ما می‌شکنند. این نوشته منثور تکانه (Momentum) نفس‌گیری را برمی‌انگیزد پیشرفته بدون هیچ ابهام و نقشه‌ای. «فرهیخته‌شدن مزها و بر روی همه انباشته‌شدنه لایه‌لایه جیزها، ایده‌ها و تجربه‌ها. کاتالوگ‌ها (فهرست‌واره‌ها) برای مارکس همچنان که برای معاصرانش او. دیکنز و ویتمن، نقش بزرگی ایفا می‌کند. بخشی از سحر این سبک در بخش‌های اول کتاب به کاتالوگ فهرست‌ها جگر پایان نمی‌یابد. کاتالوگ رو به زمان حال و آینده کشاده است. از ما نیز دعوت می‌شود که جیزها، ایده‌ها و تجارب خودمان را بر آیا انباشته کنیم و اگر نتوانیم اینها را بیابیم خودمان را هم بر این انباشتگی اضافه کنیم. اما به نظر می‌رسد که موضوعات انباشته‌شده ما بسر تفلل دارد و کاه چنین می‌نماید که تمام این انباشتگی از ما بیابد. مارکس، از پاراگراف تا پاراگراف، موجب می‌شود تا خوانندگان این احساس را داشته باشند که ما سیرتوبر و شکوهمندترین قطار سده نوزدهم را سوار شده‌ایم؛ قطاری که از مخاطره‌امیزترین و ناهموارترین زمین‌های این سده گذشته و اگرچه نور فروزانی داریم، اما به سمتی پیش می‌رانیم که دیگر هیچ ریلی وجود ندارد.

●●●

مارکس باور داشت شکسپیر - که در شروع مدرنیته می‌نوشت - نخستین نویسنده واقعا مدرن جهان بود. او در دوره دانشجویی‌اش بسیاری از نمایش‌نامه‌های شکسپیری را حفظ کرده بود. او در دهه ۱۸۴۰ نمی‌دانست در آینده چقدر عمیقا با زبان انگلیسی درگیر خواهد شد. مارکس بعد از شکست انقلاب ۱۸۴۸ در آلمان حدود نیمی از زندگی‌اش را در لندن در تبعید گذراند. در خیال این ایفاد، به‌ویژه برای روزنامه نویسی‌دیپلمی تبریون با عنوان «گزارشگر اروپایی ما» فصده مقاله، در آغاز با ترجمه انگلس و سپس هرچه بیشتر خود او به زبان انگلیسی نوشت. او هرگز کار بر روی سرمایه را کتابی با زیرنویس‌هایی در هر صفحه از زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون متوقف نکرد. در لندن، همسرش پس منتقد نمایش شد و برای روزنامه‌های آلمانی‌زبان مقاله می‌نوشت. دخترش الینور نخستین مترجم «مادام بواوری» فلوبر و «دشمن مردم» ایبسن به زبان انگلیسی و یکی از مبدعان «سازمان‌دهی ملاکیت مشترک» (Community organization) بلیس با کل خانواده او در همیستد حمپ (Hampstead Heath) اجرای نمایش‌های شکسپیر در دوستی‌های خانگی را به بار می‌آورد. در طول این مدت آنان ورشکسته شدند. به جان آمدند. از آپارتمان‌ها بیرون انداخته می‌شدند و نمی‌توانستند در زمستان از خانه بیرون بروند زیرکه بسیاری از لباس‌هایشان در گرو بود. با این حال آنان به ادراع جهان آماده دادند.

بیشتر مارکس دایره فرهنگ جهانی زمانه متعدد پیچیده‌ای را پیک‌جا در خود دارد. اول گسترش نیازهای انسان: بازار جهانی که به بورژوازیانی پیچیده می‌شود یکباره همه انباشته هر فردی را شکل می‌دهد و می‌گستراند. مارکس را می‌خواهد به صدر تورآیم و که این اشتیاقات چگونه در غذا، لباس، دین، عشق و در خصوصی‌ترین تخیلات‌مان همچنان که در معرفی همیعی از خودمان بروز می‌یابند. بعد ایده فدوی مهیب «مالکیت عمومی» (Common property). هرچه توسط فردی در هر کجایی خلق شده باید برای گستره‌ی جامعه بورژوایی به حیات خویش ادامه دهد... ایجاد انقلاب پیاپی در تولید، آشفتگی بی‌وقفه تمام اوضاع اجتماعی، ناپایداری و بی‌قراری بی‌پایان، دوران بورژوازی را از تمام دوران‌های پیشین متمایز می‌کند. تمام مناسبات تثبیت‌شده، و سخت و منجمد، همراه با زنجیره‌ای از پیش‌داوری‌ها و نظرات کهنه و مقدس فرو می‌پاشند و هر آنچه به تازگی شکل گرفته است پیش از آنکه قوام گیرد منسوخ می‌شود. هر آنچه سفت و سخت است ذوب می‌شود و به هوا می‌رود. آنچه مقدس است نامقدس می‌گردد و سرانجام آدمی ناگزیر می‌شود با دیدگانی هشیار با شرایط واقعی زندگی[اش] و مناسبات خویش با نوع خود روبه‌رو شود».

بخش نخست مانیفست شامل بسیار بندهای شبیه اینهاست که با طنین شدیدی ابراز شده است. مخصوص مارکس اینها را نادیده نگرفته و برخی از رادیکال‌های نزدیک به او، مثل پرودون و باکونین، تقدیر او را از سرمایه‌داری خیانت به طبقه‌ی کارگر آن خواندند. این اتهام که امروزه نیز شنیده می‌شود شایسته پاسخی جدی است. مارکس از سرمایه‌داری متنفر است. اما در عین حال می‌اندیشد که سرمایه‌داری دستاوردهای واقعی عظیم - نه‌تنها مادی که معنوی نیز - به همراه داشته است و او می‌خواهد این دستاوردها به جای اینکه در انحصار طبقه حاکم کوچکی باشد میان همگان توزیع شده و هرکسی از آنها بهره‌مند شود. این بسیار متفاوت است از خشم توقائیز که معرف رادیکال‌هایی است که می‌خواهند سرمایه‌داری را با همه پیامدهای آن حذف کنند. در بعضی موارد، همچنان که در مورد پرودون، این دقیقا دوران مدرن است که نفرت برمی‌انگیزد: آنان رؤیای عصر طلایی روستاها را در سر دارند؛ زیستگاهی که هرکس در جایگاه خودش (یا اگرزن بود درست در پشت سر مرد) شامانه زندگی می‌کرد. برای دیگر رادیکال‌ها، از نویسنده «کتاب رستگاری» (The book of Revelation) تا توماس مونتسر تا ورلک" جوزف کنراد و تا آنابیمبر" چنین ماوجه‌های تا مرحله کنار از مرز خشم و نفرت از واقعیت و از خود زندگی پیش می‌رود. خشم و نفرت آخرالزمانی، غلیان‌های سطحی بی‌واسطه و احساساتی را تدارک می‌بینند. چشم‌انداز مارکس اما، پیچیده‌تر و متنوع‌تر است و اگر رشدیافته نباشی تاب‌آوردن در برابر آن دشوار است. اما اگر رشدیافته هستی و هماهنگی‌یافته با جهان سرشار از پیچیدگی و ابهام، مارکس می‌تواند برای تو بهتر از آنچه فکر می‌کنی مناسب باشد.

مارکس نخستین کمونیستی نیوست که از سرمایه‌داری به خاطر خلاقیتش تقدیر کرد. چنین نگرشی در بعضی از بزرگان «سوسیالیست‌های تخیلی» - نسلی پیش از او، مثل رابرت اوئن و سن سیمون و بیروان برجسته‌شان یافت می‌شود. اما مارکس نخستین نویسنده‌ای است که سبکی را ابداع می‌کند که این خلاقیت را پیش از اوایل سده بیستم در معرض دید قرار می‌دهد (در فرانسه با بودلر و رمبو زبن شاعرانه چند جده جلوتر بود). برای خوانندگانی که با تی، اس. الیوت و آرایا بودند و اعقاب‌شان بالیدند نشر دیگر این تکه مشکلی داشته باشد که مانیفست قطعه تصنیفی جشمگیر است. در ان، اگر طیف سبار گسترده جیوه‌ا و ایده‌هایی گرداورده شده‌اند که تا آن دوقع هیچ‌کس حتی فکرش را نمی‌کرد با هم جمع‌بندی‌اش باشد. اگر بتوانیم درباره‌ای از افق آغاز[ها] مارکس برسی این به تو کمک می‌کند درکی از جهان درن بیابی.

می‌توانیم بگوییم «سلیقه» و زمینه سبک غنی اسپرسیونیستی پراگراف‌ها مثل امواجی که ما را تکان‌خورده از ضربه و خیس‌شده با اندیشه تر می‌کنند بر ما می‌شکنند. این نوشته منثور تکانه (Momentum) نفس‌گیری را برمی‌انگیزد پیشرفته بدون هیچ ابهام و نقشه‌ای. «فرهیخته‌شدن مزها و بر روی همه انباشته‌شدنه لایه‌لایه جیزها، ایده‌ها و تجربه‌ها. کاتالوگ‌ها (فهرست‌واره‌ها) برای مارکس همچنان که برای معاصرانش او. دیکنز و ویتمن، نقش بزرگی ایفا می‌کند. بخشی از سحر این سبک در بخش‌های اول کتاب به کاتالوگ فهرست‌ها جگر پایان نمی‌یابد. کاتالوگ رو به زمان حال و آینده کشاده است. از ما نیز دعوت می‌شود که جیزها، ایده‌ها و تجارب خودمان را بر آیا انباشته کنیم و اگر نتوانیم اینها را بیابیم خودمان را هم بر این انباشتگی اضافه کنیم. اما به نظر می‌رسد که موضوعات انباشته‌شده ما بسر تفلل دارد و کاه چنین می‌نماید که تمام این انباشتگی از ما بیابد. مارکس، از پاراگراف تا پاراگراف، موجب می‌شود تا خوانندگان این احساس را داشته باشند که ما سیرتوبر و شکوهمندترین قطار سده نوزدهم را سوار شده‌ایم؛ قطاری که از مخاطره‌امیزترین و ناهموارترین زمین‌های این سده گذشته و اگرچه نور فروزانی داریم، اما به سمتی پیش می‌رانیم که دیگر هیچ ریلی وجود ندارد.

●●●

مارکس، در دوره آغازین دیوار برلین در ۱۹۸۹، نظام سیاسی کمونیستی به سرعت شکست‌انگیزی تکه‌تکه شد. در سراسر اروپای مرکزی و شرقی مجسمه‌های مارکس و انگلس پایین کشیده شدند. تصاویر مردمی که چنین می‌کردند برای مدتی مطلب صفحه اول نشریات بودند. برخی از مردم با تردید به این مسئله نیز می‌کوشیدند که پایین‌کشیدن مجسمه‌های عمومی مستلزم سازمان‌یافتگی بسیار است و حیرت‌زده خود می‌پرسیدند چه کسانی این سازمان‌یافتگی را پیش می‌بردند. بسامدها هرچه بیشتر به این قطعی به نظر می‌رسید که در پایان سده بیستم تعداد کثیری از شهروندان سابق دولت‌های بلیسی کمونیستی کاری بودند که فکر می‌کردند زندگی بدون مارکس به معنای زندگی (Liberation) است.

به طور خوشبختانه، زندگی به پرشورترین سناینده‌گان مارکس بود نیز چنین غلیانی داشتند. خوانندگانی که نویسندگان را دوست دارند نمی‌خواهند آرزو را مثل فرزانگان مدرسه (تعلیمات مذهبی یکشنبه (Sunday-school)) برافراشته ببینند. آنان ممکن است - باید بگویم ما ممکن است- فقط با این قصدات قدامت به غلیان بیایید. تقدیس مارکس از سوی حمایتگرهای کمونیستی پس از ۱۹۱۷ اغلبه بود. یک متفکر به هیچ‌چه به ساحت جادوانی‌ا آموزش نیاز ندارد.

روشنفکران مدرنیست‌ها، نیز این ساحته بیان سده همچون فروپاشی باشکوه خویش‌آمد گفتند. یکی از رؤسای من در کالج ساحل شمالی شهر - کسی که در کتاب‌های کمونیستی آموزش دیده‌ی‌ی‌ی‌ی رشد یافته بود- گفت حالا که دیوار فروخته نیاینسی به من اجازه داده شود که بیش از این مارکس را تدریس کند. چرا؟ که «ویدوداهای ۱۹۸۹ تابت می‌کند که دوره‌های درسی در موضوع مارکسیسم منسوخ‌اند». به او گفتم مارکس امروز، بدون دولت‌های بلیسی، چه بسیار بیش از مقدسین حمایتگر دیوار انسیدین و اشتیاق را برمی‌انگیزد. اما می‌توانیم دسترسی مستقیمی به متفکری داشته باشیم که می‌تواند ما را در مسیر پویایی‌ها و تضادهای زندگی سرمایه‌داری هدایت کند. او خندید. اما در پایان سفره به نظر می‌رسید برمن از گروه‌های «روشنفکر» یاد می‌کند ملا کسانی که «برای کارخانجات دارو، اسودیوهای فیلم، شرکت‌های مختلط رسانه‌ای، سازمان‌های خدمات درمانی، کمیته‌های آموزش، سیاست‌مداران و غیره» کار می‌کنند همان مفهومی را در نظر دارد که در مانیفست با «دانشمند» یا «اهل علم» - در کل- آمان که به کار فکری می‌پردازند - معرفی شده است.

دوره مانیفست، از دوره نخستین فعالیت او - انسانی‌تر کند. درخشان بود؛ اما آن‌موقع هیچ‌کس در نیافته بود چگونه خالقان فرهنگ می‌توانستند سازمان یابند. وقتی مارکس و هر نویسنده و هنرمند دیگر در آن روزها، در مقابل سرمایه ایستاد، تنها بود.

در سده بیستم و بیست‌ویکم مفهومی فرهنگ به طرز حیرت‌انگیزی گسترش یافته است. روشنفکران نیاز دارند برای کارخانجات دارو، استودیوهای فیلم، شرکت‌های مختلط رسانه‌ای، سازمان‌های خدمات درمانی، (HMO=health-maintenance organization) کمیته‌های آموزشی، سیاست‌مداران و... کار کنند تا همیشه مهارت‌های خلاقانه‌شان به سرمایه کمک کند که سرمایه بیشتری انباشت شود. این روشنفکران را نه فقط درگیر تنش‌هایی می‌کند که همه کارگران مدرن را رنج می‌دهد؛ بلکه در معرض همه تنش‌های و حشت‌آور خاص خودشان نیز قرار می‌دهد. انبان هرچه بیشتر به کارشان بپردازند و بخواهند آن کار معنی داشته باشد، هرچه بیشتر خودشان را در ستیزه مدام با محافظان برنامه‌ها و بودجه‌ها (Spreadsheets) خواهند یافت. در سده بیستم، خالقان فرهنگ شروع کردند به فهمیدن و سازمان‌یافتن؛ اما همچنان که در تاریخ سرمایه‌داری به تکرار اتفاق افتاده تکنولوژی می‌آموخت تا به مقیاس خیلی گسترده‌تری به خود سازمان دهد. در سده بیست‌ویکم اینترنت یُعد کاملا تازه‌ای از ستیزه را بارگشود؛ انتشارات‌ها، روزنامه‌ها و مجلات در مسیر حذف قرار گرفتند. امروزه روشنفکران مجبور شده‌اند وارد مبارزه‌ای شوند که دیگر می‌توانیم آن را تصمیم به نبرد دائم دموکراسی بدانیم؛ آنان می‌جنگند تا «فرهنگ را زنده نگه دارند». ما نمی‌دانیم چگونه این مبارزه پیش برده می‌شود. بسیاری از روشنفکران سرانجام به دیدن ارتباط‌ها (Connection) رسیده‌اند و خودشان را کارگر می‌شناسند. اما به وفور روشنفکرانی‌اند که هنوز در این کار موفق نشده‌اند. اغلب ما، جه‌بسا. [به جای سازمان‌دهی‌کردن] خیلی کارهایی را متصور شویم که ترجیح می‌دهیم انجام‌شان دهیم. مارکس استدلال می‌کند مگر که بیامونیم سازمان دهیم - و یامونیم نبرد را چگونه پیش ببریم شاید دیگر به نه هیچ‌کس دیگری نتواند این کارهای زیبا را انجام دهد.

●●●

مارکس هوگ دیلی پهناوری داشت: او می‌توانست به تصور درآورد زندگی هزاران کیلومتر دورتر از هر جایی که او بود چگونه در جریان است. او مقیم لندن، در جایی که پیوانترین اقتصاد جهان بود، به‌ویژه در مورد ایمانات رشد حساس بود. در بیش از بیست سال گذشته پیوانترین اقتصاد جهان، اقتصاد چین بوده است. بخش بزرگی از قدرت لین اقتصاد از طبقه کارگری با انرژی بی‌اندازه و با وجود این، تا همین اواخر، با انفعال تمام سرچشمه می‌گیرد. من در سال ۲۰۰۵ یک ماه حیرت‌انگیز در چین گذراندم. در کنفرانس دانشگاه زی‌جیانگ (Zhejiang) در هانگژو (Hangzhou) شرکت کردم. در خیابان‌های چندین شهر قدم زدم و روشنفکرانی در سنین متفاوت را ملاقات کردم. در کنفرانس من حدود ۳۰ چینی و سه آمریکایی حضور داشتند؛ آمریکایی‌ها تنها کسانی از [در کنفرانس] بودند که متشاقانه به انقلاب چین به خاطر دستاوردهایش اعتبار می‌دادند. به نظر می‌رسید که چینی‌ها راجع به کشورشان حیرت می‌کردند که آمریکایی‌ها می‌توانستند در دوره ۱۹۳۰ راجع به کمونیست‌ها بنویسند. آنان چنین حیرت می‌کرد